

# عقلانیت نجات‌بخشی در مذهب شیعه\*

دکتر علی فلاح رفیع

استادیار دانشگاه صنعت آب و برق

## چکیده

یکی از محوری‌ترین موضوعات در ادیان و مذاهب عالم، حتی در مکاتب و نحله‌های فکری - فلسفی جهان، موضوع نجات‌بخشی است؛ چه اینکه هر دین و مذهبی، طریقه اعتقادی و عملی خود را تنها طریقه نجات و رستگاری می‌دانسته است. یهود تنها راه نجات را دین برگزیده خود می‌داند. در درون این دین نیز فرقه‌های متعدد آن هر یک با نفی نجات از طریق غیر خود، تنها عقیده و عمل خود را راه سعادت معرفی کرده است. در ادیان دیگر همچون مسیحیت و اسلام و حتی ادیان غیر توحیدی نیز همین ادعا وجود داشته است.

نوشتار حاضر ضمن اشاره به ادعای نجات‌بخشی در مذهب شیعه، به عقلانیت حقانیت آن می‌پردازد و سعی می‌کند زوایای این موضوع را روشن سازد؛ بنابراین برای بررسی و تحلیل این ادعا، ابتدا به ذکر برخی مستندات اسلامی در اثبات آن می‌پردازد، سپس با یادآوری چند اصل منطقی و دینی غیرقابل تردید، و تبیین و تحلیل عقلانی آنها، زوایای موضوع را روشن می‌سازد. آنگاه با طرح بحث عدم انفکاک دنیا و آخرت در مرحله حقیابی و انفکاک آن در قدرت عمل از یک سو و تفکیک ولایت باطنی و ولایت ظاهری از سوی دیگر، امکان وصول به حقانیت را منحصر در دنیا ندانسته است؛ لذا در عین حال که عقلانیت اعتقاد شیعه در نجات‌بخشی را اثبات می‌کند، امکان وصول به رستگاری را برای پیروان ادیان و مذاهب دیگر هم نفی نمی‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** نجات‌بخشی، عقلانیت، تشیع، حقانیت، حجت باطن، حجت ظاهر،

ولایت باطنی، ولایت ظاهری، بصیرت.

## مقدمه

مذهب، ماندگارترین و اصیل‌ترین نهاد بشری در طول تاریخ بوده است. هیچ دوره‌ای از حیات انسان را نمی‌توان یافت که او به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر آموزه‌های وحیانی نبوده باشد؛ از سوی دیگر بشر نیز در ذات خود موجودی عقلانی است که همواره سعی کرده است مقولات زندگی خود را با معیارهای عقلانیت بسنجد و صحت و سقم باورهایش را در ترازوی عقل محک بزند.

اساساً بشر بدان جهت شایستگی دریافت وحی را پیدا کرد که از نعمت عقلانیت (Rationality) برخوردار بود. این حقیقت در اسلام از مهم‌ترین جایگاه برخوردار بوده است. باوری که از تبیین‌پذیری عقلانی برخوردار نباشد، نه اسلام آن را برمی‌تابد و نه روح و جان آدمی در پیوند با آن آرام خواهد گرفت؛ هر چند انتظار اینکه همه باورهای مذهبی در کفه ترازوی تبیین عقلانی جای گرفته و توزین گردد نیز انتظاری کاملاً نابجا و اساساً خود امری غیرعقلانی است. آنچه باورهای مذهبی باید از آن مبرا باشد، ضد عقلانی بودن (Antirationality) آنهاست و نه غیرعقلانی بودن (Irrationality) چراکه غیرعقلانی بودن باورهای رویین مذهبی - که از مبانی عقلانی برخوردارند - امری مقبول و بلکه معقول است. بر این مبنا معقول‌سازی (Rationalization) باورهای مذهبی امری لازم و ضروری است. از آنجایی که باورهای اصیل شیعی در گستره وسیع خود نه تنها ضد عقلانی نبوده، بلکه کاملاً عقلانی است، بر حکیمان و اندیشمندان ضرورت دارد تا در جهت معقول‌سازی آن بکوشند. نجات‌بخشی در مذهب شیعه نیز از زمره باورهایی است که معقول‌سازی آن امری ممکن بوده است و لذا ضروری است در جهت جلوگیری از هرگونه کج‌فهمی و افراط و تفریط احتمالی از جانب برخی پیروان آن و نیز عمل به ندای قرآنی، در

بهره‌گیری از حکمت در ارشاد به سوی سبیل رشاد الهی تلاش نمود. این امر جز با تبیین عقلانی این باور مهم، میسر نمی‌شود. در این صورت است که می‌توان با جدال احسن و موعظه‌ای حسنه، هدایت‌بندگان الهی را به مذهب حقی بر عهده‌گرفت که از بطن اسلامی، یعنی قرآن کریم و روایات مستند پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله جوشید و در مسیر تاریخ جریان یافت.

نوشتار حاضر تلاشی است در جهت تبیین عقلانیت این باور بنیادین که امید است با عنایت الهی توانسته باشد گامی هر چند کوتاه در این مسیر برداشته باشد.

از دیگر سو، از آنچه تاریخ ادیان و مذاهب تاکنون به ما نشان داده است، می‌توان دریافت که پیروان هر دین و آیینی خود را اهل نجات دانسته و حتی فرق و مذاهب موجود در داخل هر یک از ادیان نیز طریقه خود را تنها طریقه نجات و سعادت معرفی کرده‌اند؛ بر همین اساس بحث از نجات‌بخشی در ادیان، و تفکر و تأمل درباره آن یکی از مباحث بنیادی و مهم در نزد متفکران و فیلسوفان دین بوده است.

در همین راستا، به اعتقاد پیروان مذهب تشیع نیز، راه نجات و سعادت، منحصر در این مذهب می‌شود. شیعیان معتقدند طریق هدایت و صراط مستقیم و راهی که به بهشت منتهی می‌گردد، همان راهی است که آنان می‌پویند. اعتقاد حق، اعتقادی است که شیعیان از آن برخوردارند و کسانی که ولایت حضرت علی علیه السلام را نپذیرفته باشند، به بهشت سعادت راه نخواهند یافت.

هر چند بیان تفصیلی آیات و روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باب وارد شده است، در اینجا میسر نیست، اما اشاره به برخی از آنها به‌ویژه از کتاب‌های اهل تسنن لازم و مفید است.

## ۱. جایگاه و منزلت امامت در تشیع

بیش از سیصد حدیث در کتب اهل سنت وارد شده است که در همه آنها، به امامت دوازده امام برای مسلمانان تصریح شده است. در برخی از آن روایات، نام دوازده امام آمده است و در برخی به اجمال و گذرا به آنها اشاره شده است.

جوینی در «فرائد السمطين» حدیثی از سلیم بن قیس نقل می‌کند که: «در زمان خلافت عثمان، جماعتی از مهاجرین و انصار در مسجد مدینه در حال مذاکره و گفتگو درباره فضائل یکدیگر بودند که علی علیه السلام را دیدم، ساکت و آرام نشسته است، آنها گفتند: یا علی سخنی بگو. علی علیه السلام شروع به سخن کرد تا رسید به اینجا که ای مردمان قریش و انصار شما را به خدا قسم، آیا می‌دانید آیه *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...* (نساء: ۵۹) در کجا و در شأن چه کسی نازل شد؟ و همین‌طور آیه *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ* (مائده: ۵۵) و همچنین آیه *وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ* (توبه: ۱۶). خداوند عز و جل به پیامبرش امر کرد تا به مردمان، والیان و سرپرستان امر خودش را بشناساند و همان‌گونه که نماز و زکات و حج مردمان را به آنها تعلیم داد و تفسیر کرد، ولایت را نیز برای آنها بیان کند؛ لذا برای همین مرا در روز غدیر خم به جانشینی خود منصوب کرد؛ و فرمود: ای مردم! خداوند عز و جل مرا به رسالتی برگزید که سینه‌ام از سنگینی آن تنگ شده بود و گمان کردم مردم مرا تکذیب می‌کنند، لذا پروردگارم مرا وعده داد. سپس پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می‌دانید که خداوند عز و جل مولای من است و من مولی و سرپرست مؤمنانم و من از خود آنها به آنها نزدیک‌ترم؟ مردمان همه گفتند: بله یا رسول‌الله. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و به مردمان گفت: «من کنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»: هر کس من مولا و سرپرست اویم، پس علی مولای اوست، خداوند یاری نما هر آن کس که علی را یاری نمود و دشمن بدار هر آن

کس که علی را دشمن داشت.

در اینجا بود که سلمان بلند شد و گفت: یا رسول‌الله ولایت علی چگونه است؟ حضرت فرمود: «ولایت او مثل ولایت من است، هر آن کس که من به او از خودش نزدیک‌ترم، پس علی نیز به او از خود او نزدیک‌تر است و اولویت دارد.

پس آیه نازل شد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳). سپس حضرت فرمود: «خداوند به اینکه دینش را به اتمام برساند و نعمت را تمام کند و به رسالت من و بعد از من به ولایت علی رضایت دهد، بزرگ‌تر است. مردمان گفتند: «یا رسول‌الله آیا این آیات تنها در حق علی وارد شده است؟» حضرت فرمود: «بله در حق علی و اوصیای من تا روز قیامت وارد شده است.» آن‌گاه مردم گفتند: «برای ما بیان کن که آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «برادرم علی که وارث و وصی من است و ولی هر مؤمنی بعد از من اوست، سپس فرزندان حسن و پس از او حسین و نه نفر از اولاد حسین. قرآن با آنهاست و آنها با قرآن و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض به یکدیگر می‌رسند.» (جوینی، ۱۴۰۰ ق، ص ۴۴).

صاحب فرائد السمطين در حدیث دیگری از مجاهد از ابن عباس نقل می‌کند که: «فردی یهودی که به او نعتل می‌گفتند، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: «ای محمّد در دل من سؤالاتی است که اگر پاسخ آنها را بفرمایید، مسلمان خواهم شد. حضرت فرمود: «سؤال کن.» از جمله سؤالاتی که کرد، این سؤال بود که گفت: مرا از وصی خود خیر بده که چه کسی وصی توست؟ چرا که هیچ پیامبری بدون وصی نبود. وصی پیامبر ما موسای عمران، یوشع بن نون بود. حضرت فرمود: «وصی من علی بن ابی‌طالب و بعد از آن دو فرزندش حسن و حسین و پس از آن نه امام از فرزندان حسین.» گفتم یا محمّد آنها را برای من نام ببر. حضرت فرمود: «بعد از حسین، فرزندش علی و پس از درگذشت او فرزندش محمّد و پس از او فرزندش صادق و پس از او فرزندش موسی و

پس از موسی، فرزندش علی و پس از او فرزندش محمد و پس از محمد فرزندش علی و پس از او فرزندش حسن و پس از حسن، فرزندش مهدی و اینان دوازده نفر هستند» (فندوزی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۱۴).

## ۱-۲. علی علیه السلام و عبور از پل صراط

طبق حدیثی که ریاض، صواعق و اسعاف الراغبین نقل کرده‌اند، روزی ابوبکر و علی بن ابی‌طالب به یکدیگر رسیدند. ابوبکر به علی تبسمی کرد. علی علیه السلام گفت: چرا تبسم می‌کنی؟ ابوبکر گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: عبور از صراط ممکن نیست، مگر برای کسی که علی جواز آن را بدهد (سیدعلی خان، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۷۷ / ابن حجر، [بی‌تا]، ص ۷۵).

در حدیثی دیگر که در «فرائد السمطین» و «الریاض» آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند اولین و آخرین را در روز قیامت جمع می‌کند و پل صراط را بر روی جهنم نصب می‌کند، احدی حق عبور از آن را ندارد، مگر کسی که با او برائتی که همراه با ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، باشد (جوینی، ۱۴۰۰ ق، ج ۲، ص ۱۷۲).

## ۱-۳. علی علیه السلام و تقسیم بهشت و جهنم

در احادیث متعددی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود علی، قسیم بهشت و جهنم می‌باشد. از زمره آنها، حدیثی است که ابن حجر در «صواعق» نقل می‌کند که: پیامبر گرامی اسلام به علی علیه السلام فرمود: تو در روز قیامت قسیم جنت و ناری و به آتش می‌گویی این برای ما و این برای تو (ابن حجر، [بی‌تا]، ص ۷۵).

در «الاصابه» آمده است که: علی علیه السلام در روز سقیفه به مردمان چنین فرمود: شما را به خدا قسم آیا بین شما کسی جز من بود که رسول خدا به او فرموده باشد: «انت قسیم الجنة و النار یوم القیامه» همه مردم گفتند به خدا قسم نه (همان).

در حدیث دیگری اصبع بن نباته می‌گوید: من نزد علی ع نشسته بودم که ابوالکوا آمد و از حضرت درباره این آیه سؤال کرد که: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ». پس حضرت فرمود: وای بر تو ای ابن الکوا، ما روز قیامت بین بهشت و جهنم می‌نشینیم و هر کس که ما را یاری کرده باشد، از سیمایش او را می‌شناسیم، پس داخل بهشت می‌کنیم و هر کس که نسبت به ما کینه و بغض داشته باشد، از سیمایش او را شناخته و داخل جهنم می‌کنیم (الحاکم الحسکانی الحنفی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۲۶۳).

#### ۱.۴. علی ع و همراهی حق با او

بر اساس روایاتی که فریقین (شیعه و سنی) از رسول خدا ص نقل کرده‌اند، علی با حق است و حق با علی و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن‌گاه که در روز قیامت کنار حوض بر پیامبر وارد شوند: «علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامه» (الخطیب بغدادی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱۴، ص ۴۲۱).

امام فخر رازی نیز در تفسیر خود حدیثی نقل می‌کند که بر اساس آن، هر کس در دین خود به علی بن ابی‌طالب اقتدا کند، راه هدایت را پیموده است، چراکه رسول خدا فرمود: «اللهم ادر الحق مع علی حیث دار» (فخر رازی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۰۵): خداوند علی به هر جانب که روی می‌گرداند، حق را بدان سو بدار.

#### ۱.۵. علی ع و یگانگی‌اش با رسول خدا ص

در حدیث معروفی از پیامبر ص آمده است: «انت منی و انا منک» (محدث بن اسماعیل، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۲۲): تو از من هستی و من از تو هستم. در «سنن» ابن ماجه نیز آمده است که حضرت فرمود: «علی منی و انا منه و لا یؤذی عنی الا علی» (ابن ماجه، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۴): علی از من است و من از او. [حق] مرا به جز علی به‌جا نمی‌آورد.

### ۱-۶. علی علیه السلام و رابطه‌اش با بهشت

بر اساس روایات بسیاری، شیعیان حضرت، به بهشت خواهند رفت؛ از جمله شُعبی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود: «انت و شیعتک فی الجنة» (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱۲، ص ۲۸۹).

همچنین خطیب بغدادی حدیثی در کتاب خود نقل می‌کند که: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج دیدم بر در بهشت نوشته شده بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله و الحسن و الحسین صفوة الله فاطمه خيرة الله و علی باغضهم لعنة الله» (همان، ج ۱، ص ۲۵۹).

قرطبی در «جامع احکام القرآن» حدیثی نقل می‌کند که: انس بن مالک می‌گوید: رسول خدا مرا به سوی ابوبرزه اسلمی فرستاد و من گوش می‌کردم. آن حضرت به او می‌فرمود: ای ابوبرزه پروردگار عالمیان درباره علی بن ابی‌طالب با من عهد کرده است. آن‌گاه فرمود: علی علم هدایت، منار ایمان، امام پیروان من و نور هدایت برای کسانی است که مرا اطاعت کنند. ای ابوبرزه! علی بن ابی‌طالب فردای قیامت با من، در حوض من است و صاحب علم و لوای من است و در قیامت کلید گنج‌های بهشت پروردگارم در دست من و اوست (قرطبی، [بی تا]، ج ۱۸، ص ۲۶۴).

### ۱-۷. علی علیه السلام و باب علم نبوی

منزلت علی علیه السلام به عنوان وارث علم پیامبر و باب علم او، حقیقتی است که از طریق اهل تسنن و تشیع در احادیث بسیار وارد شده است؛ از جمله طبق نقل «کنز العمال»، عامر بن وائله می‌گوید: علی علیه السلام خطبه می‌خواند و من آنجا بودم و شنیدم که در خطبه‌اش می‌گفت: از من سؤال کنید. سوگند به خدا هر چه سؤال کنید تا روز قیامت را خبر خواهم داد (المتقی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۱، ص ۲۰۷).

همچنین قرطبی درباره علم حضرت نقل می‌کند که: مجاهد از ابن عباس نقل



کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب» (قرطبی، [بی تا]، ج ۱، ص ۳۵).

## ۲. چرایی و چگونگی این اعتقاد

این اعتقاد شیعی، موجب سؤالات بسیاری شده است. اولین سؤال این است که اگر چنین باشد، پس باید بپذیریم از انسان‌های بسیاری که در این کره خاکی به سر می‌برند، شمار اندکی از آنها وارد بهشت خواهند شد. مگر جمعیت شیعیان نسبت به مسلمانان چقدر است؟ به همان نسبت که جمعیت مسلمانان به غیر مسلمانان در اقلیت می‌باشد، تعداد شیعیان نیز نسبت به مسلمانان بسیار اندک است؛ و از این تعداد اندک نیز کسانی که در عمل، شایسته و نیک‌کردار باشند، طبعاً بسیار اندکند. بر این مبنای، حکمت خداوند و رأفت و خیرخواهی او چه خواهد شد؟ مگر او رؤف بالعباد نیست؟ مگر او رحیم نیست؟ مگر او هادی و منجی انسان‌ها نیست؟ آیا خداوند جز اندکی از شیعیان، همهٔ آدمیان را به جهنم خواهد برد؟!

آیا از چنین اعتقادی می‌توان دفاع کرد یا خیر؟ عقلانیت این اعتقاد را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ آیا از قرآن کریم می‌توان شواهدی بر درستی این اعتقاد ارائه داد؟ و اساساً قرآن چنین اعتقادی را بر می‌تابد یا خیر؟

## ۳. اصول و مقدمات

در راستای بررسی این سؤالات، طرح مبحث ذیل و ذکر مقدماتی چند ضروری به نظر می‌رسد.

۳-۱. **مقدمه اول:** بر اساس روایات اسلامی، آدمیان از دو حجت برخوردارند: حجت باطن و حجت ظاهر. حجت باطن عقل آدمیان است و حجت ظاهر پیامبرانند: «ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنه فاما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و

الائمه، و اما الباطنه فالعقول» (کلینی، ۱۳۸۸، ق، ج ۱، ص ۱۶). حجت ظاهر برای کمک و یاری به حجت باطن از طرف خداوند متعال آمده است.

به یک معنای وسیع حجت باطن را می‌توان علاوه بر عقل، شامل وجدان و فطرت حق‌طلب و حقیقت‌جوی آدمیان نیز دانست.

و هر آنجایی که حجت ظاهر در دسترس نباشد، آدمی را حجتی باطن به نام عقل، وجدان و فطرت است که همواره در دسترس اوست و بلکه همراه اوست: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰): پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن؛ این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده... .

**۲-۳. مقدمه دوم:** بر اساس قرآن کریم کسانی که در دنیا کور بوده‌اند، در قیامت هم کورند: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء: ۷۲). مراد از این کوری به‌طور مسلم کوری ظاهری نیست. در جای دیگر، قرآن کریم آیه را تفسیر کرده است: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ» (طه: ۱۲۴-۱۲۶): عده‌ای در قیامت کور محسور می‌شوند. آن‌گاه از خداوند می‌پرسند که چرا آنان را کور محسور کرده است، در حالی که بینا بودند. خداوند نیز در پاسخ آنها خواهد گفت: علت کوری شما این بود که آیات ما در دنیا برای شما آمد، لکن شما آنها را فراموش کردید و اعتنایی به آن آیات نداشتید و لذا امروز فراموش شده‌اید و چنین کور محسور گردیده‌اید.

علت کوری این دسته از آدمیان از نظر قرآن کریم خود آنها بوده‌اند. آنان در این جهان چشم حق‌بین خود را بستند و با استمرار این بستن به‌طور کلی از دیدن حق محروم شدند. در این جهانی که حق و باطل با یکدیگر در آمیخته است، این گروه جز

باطل ندیدند و با تداوم این کار به طور کلی از دیدن حق، خود را محروم کردند. آنان نه تنها بر اساس وجدان و فطرت خود با حقایق عالم مواجه نشدند، بلکه این دو را آگاهانه و عمدتاً زیر پا نهادند؛ عقل و وجدانی که همه آدمیان چه مسلمان و چه غیر مسلمان، چه شیعه و چه سنی همگان از آن برخوردارند.

**۳-۳. مقدمه سوم:** در سرای دنیا حق و باطل به هم آمیخته‌اند؛ نور و ظلمت هر دو وجود دارند؛ خیر و شر در کنار یکدیگر جلوه‌نمایی می‌کنند؛ عده‌ای دانسته به دنبال باطل می‌روند و عده‌ای پیرو حق می‌شوند؛ و اما بسیاری در تشخیص حق از باطل درمی‌مانند. از این عده کسانی توانایی وصول به حق را دارند که با کاهلی و سستی به دنبال حق نمی‌روند و اما گروهی دیگر اساساً به حق دسترسی ندارند و از توانایی وصول به حق محرومند. گروه دوم جاهلان مقصرد و گروه اول جاهلان قاصر.

عقل سلیم آدمیان به طور مسلم از این گروه اخیر عذر نمی‌پذیرد؛ در حالی که برای گروه پیشین، یعنی جاهلان مقصردی موجه دارد و خدای متعال نیز بیش از توانایی افراد از آنها بازخواست نخواهد کرد.

**۳-۴. مقدمه چهارم:** پیروان حق لزوماً کسانی نیستند که از نظر اعتقادی و نظری نیز با استدلال و به طور روشن به حجت ظاهری دسترسی یافته باشند، بلکه اینان، بدون شناخت حجت ظاهری، بنا به دستورات حجت باطنی، یعنی عقل، وجدان و روح حق‌طلب خود، به دنبال حق رفته و بنا بر تشخیص عقل و وجدان خود هر جا حق را یافته‌اند، به قدر میسور خود از آن تبعیت کرده‌اند؛ هر چند بر خلاف میل نفسانی و خواهش‌های شهوانی آنان بوده باشد و یا در این تشخیص، راه به خطا برده باشند.

این گروه شاید اکثریت آدمیان را تشکیل ندهند، اما تعداد آنها از نظر کمی و کیفی چه از نظر تعداد و چه از نظر عمق و شدت اعتقاد به حق، کم نیستند.

**۳-۵. مقدمه پنجم:** پیروان حق، طیف گسترده‌ای از آدمیان را تشکیل می‌دهند که از

نظر عمق اعتقاد و پایبندی به آن نه تنها در یک سطح نیستند، بلکه چه بسا اختلاف آنها بسیار باشد؛ لذا در این باره نباید معتقد به صفر و یک باشیم، بلکه باید قائل به تشکیک و یا طیفی از معتقدان و پیروان به حق شد.

**۳-۶. مقدمه هشتم:** اعتقاد به زبان به تنهایی کافی نیست، بلکه زبان ترجمان قلب است و اعتقاد، یعنی عقد و گره قلبی به آنچه به آن معتقدیم.

چه بسا بسیاری از کسانی که علی‌الظاهر به حجت ظاهری دست یافته‌اند، اما در باطن و در عمل، اعتقاد چندانی به آن ندارند و یا حتی در مقابل آن ایستاده و در باطن حق را زیر پا نهاده و با آن مبارزه کرده‌اند.

**۳-۷. مقدمه نهم:** رابطه دنیا و آخرت از نوع رابطه‌ای اعتباری و قراردادی نیست. دنیا علت و آخرت معلول اعمال و کردار آدمیان در دنیاست: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم: ۳۹): برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست. این رابطه از نوع رابطه‌ای واقعی و عینی است. صحنه آخرت، صحنه بروز و ظهور سعی و تلاش آدمی در دنیا و اصلاح اخلاق و اعمال در این سراسر است. خدای متعال بهشت را در آخرت نمی‌سازد و جهنم را پر از آتش برای آدمیان نمی‌کند، بلکه بهشت به دست آدمی در دنیا و جهنم با اعمال انسان‌ها در این سرا شکل می‌گیرد؛ البته فضل و رحمت او و بخشش و آمرزش او نیز امری است در جای خود ثابت، اما این فضل و رحمت و بخشش و آمرزش نیز بر اساس عدالت و حکمت او در جایگاه خاص خود صورت می‌گیرد و بدون علت و بی‌تناسب نخواهد بود.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» (کهف: ۳۰): مسلماً کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد.

«وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (کهف: ۴۹): خداوند متعال بر

بندگان ظلم نمی‌کند، بلکه آنان خود به نفس خویش ظلم کرده‌اند.

«فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمُ الظَّالِمُونَ» (انبیاء: ۶۴): آنها به وجدان خویش بازگشتند و [به خود] گفتند حقا که شما ستمگرید.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» (ابراهیم: ۴۲): گمان مبر که خدا، از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است.

بدی و زشتی عمل آدمیان است که در صحنه قیامت پیش چشمانشان آشکار می‌گردد: «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا» (جاثیه: ۳۳).

بنابراین، این اصل قرآنی نیز غیر قابل تردید و تشکیک خواهد بود که آخرت را عمل آدمیان در دنیا می‌سازد که «الدنیا مزرعة الآخرة».

**۳-۸. مقدمه هشتم:** عدالت خداوند نیز اقتضا می‌کند کسانی که در دنیا اعمال نیکویی انجام داده‌اند، در سرای دیگر نتیجه اعمال خود را ببینند. خدای عادل عملی را بر خلاف عدالت به جای نمی‌آورد؛ هرچند آدمیان با برپایی ترازوی عدل الهی، طلبی از او نخواهند داشت؛ اما او چنانچه خود وعده داده است، جزای نیکی و احسان را به نیکی و احسان می‌دهد و حتی بالاتر اینکه از فضل خود در ازای هر حسنه، ده حسنه پاسخ می‌دهد: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلِهَا» (انعام: ۱۶۰)؛ بنابراین انسانی که سیرت و صورت خویش را نیک کرده و اعمالش را طیب و طاهر گردانیده است و به خدمت مردمان آستین همت بالا زده و پای ارادت به پیش نهاده است، پاسخی نیکو و بهشتی جاودان سزاوار اوست.

**۳-۹. مقدمه نهم:** حکمت الهی در جهان آفرینش اقتضا می‌کند آفریده‌هایش به طور حداکثری با راه حق آشنا شوند و مسیر خداوندی را بشناسند؛ بر همین اساس خداوند پیامبران بسیاری را فرستاد تا حجت را بر مردمان تمام کند؛ و علاوه بر ارسال رسل، آنان را از راهنمایی درونی برخوردار ساخت؛ و نه تنها بر انسان‌ها پیامبر فرستاد، بلکه

بر هر ملت و قومی پیامبری هم‌زمان آنها مبعوث کرد: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷): و برای هر گروهی هدایت‌کننده‌ای است؛ چنانچه در نهج‌البلاغه می‌خوانیم: «لم یخل سبحانه خلقه من نبی مرسل و لا کتاب منزل» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱): خدای سبحان هیچ‌گاه خلقش را بدون پیامبر و کتاب رها نکرد.

و پیامبر آخرالزمان را نیز برای همه آدمیان فرستاد؛ چراکه خود فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سبا: ۲۸): و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا بشارت‌دهی و بترسانی.

و او را رحمت عالمیان معرفی کرد؛ آنجا که فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷): و ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

و اگر چنین است که تا حجت بر آدمیان تمام نگردد و پیام بر همگان ابلاغ نشود، ملاک و معیار سنجش و عمل در محکمه نخواهد بود، حکمت خداوندی به خودی خود اقتضا نمی‌کند که اکثر آدمیان دچار عذاب او گردند و در دوزخ ابدی‌اش گرفتار آیند؛ مگر بندگان از روی اراده و اختیار و آگاهی و علم این مسیر را خود برگزیده باشند: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رَسُولًا» (قصص: ۵۹): و پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی‌ها را هلاک نمی‌کرد تا اینکه در کانون آنها پیامبری مبعوث کند. و اما چنانچه بعد از ارسال و ابلاغ پیام، مردمان از مسیر حق گمراه گشتند و به بیراهه رفتند، تکلیفی بر پیامبران نیست؛ چراکه وظیفه آنها هدایت بالاجبار آدمیان نیست: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (مائد: ۹۲): و اگر روی بگردانید [مستحق مجازات خواهید بود و] بدانید پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست [و این وظیفه را در برابر شما انجام داده است].

«فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَيُّهَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (تغابن: ۱۲): و اگر روی گردان شوید،

رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای ندارد.

۳-۱۰. **مقدمه دهم:** بر اساس آیات و روایات در سرای دیگر، پرونده اعمال بسته می‌شود و نه پرونده اعتقادات و علم و آگاهی، بلکه اساساً صحنه قیامت صحنه‌گشوده شدن حقایق و علم و آگاهی یافتن به حقیقت است.

آیات بسیاری از قرآن کریم صحنه قیامت را صحنه تنبّه و آگاهی یافتن به اعمال معرفی می‌کند نه اعتقادات؛ چراکه کسانی به دوزخ راه می‌یابند که در اینجا از روی اعتقاد به خداوند متعال عملی مخالف آن انجام داده باشند: «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مائده: ۱۰۵): بازگشت همه شما به سوی خداست؛ و شما را از آنچه عمل می‌کردید، آگاه می‌سازد.

و اگر در آنجا سخن از درخواست بازگشت آدمیان پس از مشاهده مرگ و سكرات آن و یا ورود به صحنه قیامت است - که خداوند آن بازگشت را نفی می‌کند و این درخواست را بیهوده می‌شمارد - نه به این خاطر است که آنان اگر بازگردند اعتقادشان دگرگون می‌شود، بلکه سخن از این است که آنان اگر هم بازگردند، عملی غیر از آنچه می‌کردند، انجام نخواهند داد: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (مؤمنون: ۹۹-۱۰۰): [آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند] تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می‌گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید؛ شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم. [ولی به او می‌گویند:] چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید [و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است]؛ و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

آنچه در این آیه درخواست می‌شود، رجوع برای عمل است و نه برای اعتقاد؛ و دقیقاً همین خواسته است که رد می‌شود و به شدت تمام، پاسخ منفی می‌گیرد و دلیل رد آن نیز این است که: «إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» (مؤمنون: ۱۰۰): این کلمه‌ای است که آن

فرد خاص (با خصوصیات و ویژگی‌های نشان داده شده در دنیا) گوینده آن است؛ و گویا آیه می‌خواهد بگوید این چنین فردی با این ملکات و اخلاق و ویژگی‌های اکتسابی در دار دنیا اگر دوباره نیز برگردد، اعمالش را تغییر نخواهد داد؛ چراکه اعمال علاوه بر اعتقادات صحیح، ناشی از ملکات و اوصاف اخلاقی است و چنین فردی با وجود اعتقادات صحیح، از آنچنان ملکاتی برخوردار بوده است که اعمالی اینچنین، یعنی دوزخی، از او بروز و ظهور یافته است و هم اکنون نیز اگر بازگردانیده شود، بر اساس همان ملکات اخلاقی عملی متناسب با همان ملکات از او بروز خواهد کرد.

بنابراین از آیات قرآن و روایات این مطلب برنمی‌آید که در قیامت اعتقاد از مردمانی که در دنیا مطابق با حق عمل کرده‌اند، پذیرفته نیست، بلکه از آن سوی این حقیقت کاملاً آشکار است که مردمان در صحنه قیامت به حقیقت دست می‌یابند و آن را باور می‌کنند.

#### ۴. تحقیق و بررسی

##### ۴.۱. حق جوئی در دنیا، حق یابی در آخرت

از اصولی که طی مقدمات پیشین ذکر گردید، این حقیقت آشکار می‌شود که آدمیان از عقل و وجدان و فطرت خداجو و حقیقت‌طلب برخوردارند و چنانچه چشم فطرت حق‌جوی خود را کور نکرده و چشمه جوشان عقل حقیقت‌بین خود را مسدود نکرده باشند، در صحنه قیامت بینا محشور خواهند شد.

اینان در دنیا به دنبال حق بوده‌اند و مگر نه این بود که پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: هر جا حق باشد، علی در آنجاست؛ و این دعایی بود که پیامبر اسلام فرمود: «خداوندا علی به هر جانب روی می‌گرداند حق را بدان سو بدار» و به یقین دعای آن حضرت هیچ‌گاه از درگاه الهی مردود نخواهد شد؛ و مگر نه این است که علی، امام



عدالت‌جویی، حق‌طلبی، زهد، اخلاص، اخلاق‌پسندیده، عشق الهی و تمامی اوصاف نیکوی انسانی است و دوستی علی، یعنی دوستی همه خوبی‌ها و دشمنی او، یعنی دشمنی همه خوبی‌ها؟ لذا پیامبر فرمود: «یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق» (قندوزی، ۱۴۱۶ ق، ص ۴۷).

مگر نه این بود که ملاک نجات در قیامت اقرار زبانی نیست، بلکه آدمیان به هر میزان که خود را در دنیا با حق تطبیق داده باشند، به همان میزان اهل نجاتند و اگر رابطه دنیا و آخرت از نوع رابطه حقیقی است و هر آنچه در اینجا کاشته شود در آخرت درویده می‌شود، پس هر آن کس که در این سرا به میزان قدرت تشخیص و توانایی و استعداد خدادادی‌اش مطابق با حق رفتار کرده باشد، در عقبی به همان میزان نتیجه حق‌جویی و حقیقت‌طلبی خود را بعینه مشاهده می‌کند؛ دقیقاً به همین دلیل است که بهشت دارای درجات است و جهنم نیز دارای درکات.

همچنین از اصول پیشین آشکار شد که هر انسانی که به میزان قدرت و توانایی‌اش تلاش کرده باشد، خدای سبحان به فضل خود بر تلاش او می‌افزاید و حسناتش را افزون می‌کند.

و اگر حکمت الهی آشنایی حداکثری انسان‌ها از حق را اقتضا می‌کند، این حکمت با اعطای حجت باطنی (هر چند به عنوان شروع و آغاز حق‌طلبی) تأمین شده است و کسانی که در دنیا مطابق حق رفتار کرده‌اند و در عین حال دست آنان در این سرا به ثمره درخت طوبای حقیقت نرسیده و میوه شیرین و گوارای آن را به علت عدم شناختن نجشیده‌اند، در سرای قیامت - که پرونده اعمال بسته است و در عین حال راه اعتقاد و شناخت حقیقت باز است - آنان که با چشم حقیقت‌بین وارد صحنه قیامت شده‌اند، حقیقت را خواهند دید و بدان نیز ایمان خواهند آورد.

آنان که در دنیا همواره دنبال حق بوده‌اند و چشم حقیقت‌بین خود را کور نکرده‌اند،

در سرای دیگر با این چشم وارد محشر می‌شوند؛ چراکه در دنیا با ظلم، بیداد و گناه و معصیت و طغیان انس نگرفته‌اند، بلکه به عدالت و درستی و صداقت و محبت و خدمت به خلق و انفاق و مدارا با مردمان راه پیموده‌اند. اینان در دنیا حقیقتاً به دنبال علی حرکت کرده‌اند و در واقع شیعه‌ علی بوده‌اند؛ هر چند در ظاهر علی را نشناخته باشند؛ اما در صحنه قیامت وقتی باطل به کنار می‌رود و پرده‌ها از روی حق برداشته می‌شود، آفتاب حقیقت نمایان می‌گردد و حقیقت‌طلبان و حق‌پویان در دار دنیا بدان ایمان خواهند آورد؛ چراکه در آنجا جز حق چیزی نیست و اینان نیز چشم‌حق‌بین را از دنیا با خود به آخرت برده‌اند. با داشتن این ابزار تکوینی و جدایی‌ناپذیر از روح و جان خود هر آنچه حق است، می‌بینند و نه تنها باور می‌کنند، بلکه آن را گمشده خود می‌یابند و در آغوش گرم خود می‌کشند.

#### ۴-۲. ولایت ظاهر، ولایت باطن

اگر علی علیه السلام تقسیم‌کننده بهشت و جهنم است، این مسئله به این معناست که ولایت او ضامن نجات است و این ولایت در دنیا و آخرت حاکمیت تکوینی دارد. هرچند در دنیا کسانی به آن ولایت به ظاهر دست نیازیده‌اند، اما در باطن بدان رسیده‌اند. از سوی دیگر، کسانی که در این سرا علی را به اسم شناخته و حتی محبت او را نیز در ظاهر داشته باشند، اما در عمل به گونه‌ای دیگر عمل کرده و اعمالی هم‌سنخ با ولایت علی علیه السلام و روش و منش آن حضرت نداشته باشند، اینان مؤمنان در ظاهرند و کافران در باطن؛ چراکه حق را در دنیا عملاً زیر پا نهاده‌اند و مسیری را پیموده‌اند که بر خلاف مسیر ولایت علی علیه السلام بوده است؛ و بدین‌گونه چشم حقیقت‌بین خود را کور کرده‌اند؛ چراکه در حقیقت، حجت باطن خود را نادیده گرفته‌اند و فطرت حق‌بین خود

را به فراموشی سپرده‌اند و به جای پذیرش هدایت‌های عقل حقیقت‌بین، لبخند تمسخر بر آن زده‌اند؛ بنابراین در قیامت کور محسور خواهند شد؛ چرا که در آنجا هر چه هست، حق و حقیقت است و از آنجایی که در این سرا نسبت به حقیقت کور بوده‌اند، در آن سرا نیز در زمره کوران خواهند بود و لذا حقیقت را نخواهند دید و چون با علی مواجه شوند، او را نخواهند شناخت و اقرار و اعتراف به او نخواهند کرد و بلکه منکرش خواهند شد و سرانجام از زمره شیعیان آن حضرت محسوب نخواهند شد؛ هر چند در دنیا از نظر اسمی علی را شناخته باشند و حتی او را دیده و با او نیز حشر و نشر داشته باشند؛ چرا که شیعه به کسی می‌گویند که در عمل پیرو بوده و پا جای پای دیگری گذاشته و مشایعت او کرده باشد؛ و چون اینان هیچ‌گاه در عمل علی را مشایعت نکرده‌اند و یاری او را ننموده‌اند، لذا مشمول این دعای پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «اللهم وال من والاه» نخواهند شد، بلکه مشمول آن بخش نفرین حضرت می‌شوند که فرمود «و عاد من عاداه».

اگر پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود «اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله» دعای آن حضرت شامل نصرت‌کنندگان علی عَلَيْهِ السَّلَام در عمل بود و از آنجایی که اینان در زمره نصرت‌کنندگان علی عَلَيْهِ السَّلَام در عمل نبودند، در صف شیعیان محسور نخواهند شد؛ و نصرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، یعنی نصرت حق و عدالت، کمک به مظلومان و دشمنی با ظالمان، یعنی خداجویی و حقیقت‌طلبی، کنار نهادن کینه‌های شخصی و تعصبات جاهلی؛ و خذلان عملی علی عَلَيْهِ السَّلَام، یعنی ظلم و ستم، طغیان و عصیان، گناه و سرپیچی از حق، کفران و ناسپاسی خداوند؛ بنابراین ملاک این دعای حضرت، ولایت در عمل و نصرت در واقع است و نه صرفاً در زبان و ظاهر؛ البته این همه، به معنای کنار نهادن حضرت در قبول ظاهری و زبانی نیست و اساساً نصرت‌کنندگان در عمل و حق‌جویان واقعی

که از هوا و هوس گذشته باشند، هیچ‌گاه آن حضرت را پس از شناخت، منکر نخواهند شد؛ بلکه حتی در ظاهر و زبان نیز مرید و معتقد به او می‌شوند؛ چراکه او امام متقین و مولای نیکوکاران و حق‌جویان است.

بنابراین کسانی که در دنیا شیعه‌اسمی و ظاهری علی علیه السلام نبوده‌اند، اما در عمل او را یاری کرده‌اند، یعنی در عمل جز در مسیر حقیقت، عدالت، دوستی و مهر حق، اخلاق نیکو و رعایت حقوق آدمیان و خدمت به خلق راهی نیوییده‌اند، وقتی وارد سرای دیگر می‌شوند، حقایق بر آنان روشن می‌گردد و اینان در زمره شیعیان علی علیه السلام قرار خواهند گرفت؛ و پس از ایمان به او به بهشت برین الهی راه خواهند یافت؛ چراکه بهشت سراسر حق است و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی»؛ بر این اساس ملاک شیعه بودن به اسم نیست، بلکه در معناست.

نام فروردین نیارد گل به باغ      شب نگردد روشن از اسم چراغ

تا قیامت زاهد ار می می کند      تا ننوشد باده، مستی کی کند

اساساً سخن از هلاکت حداکثری آدمیان و یا نجات حداکثری آنها نیست، بلکه ملاک هلاکت و نجات، پیروی از حقیقت در عمل و یا ترک آن در عمل است.

#### ۴-۳. نتوانستن یا نخواستن

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که جایگاه اعتقاد به امامت کجاست و کارایی آن چیست؟ هر چند پاسخ این سؤال از میان مطالب نوشتار حاضر مشخص می‌گردد، اما طرح جداگانه و پاسخ مستقل بدان نیز ضروری است. ابتدا ذکر این نکته لازم است که روی سخن در این نوشتار با کسانی است که نه تنها پیامبر را ندیده‌اند، بلکه سخن آن حضرت را نیز نشنیده‌اند. اینان به دو دسته قابل تقسیم‌اند: یک دسته

کسانی هستند که از دستیابی به حقیقت در دنیا محروم بوده‌اند، اما این محرومیت آنان نه از سر قصور و کوتاهی، بلکه از سر نادانی و عدم توانایی بوده است؛ و همین کسانی که در جهل مرکب به سر برده، از یک سوی به حقیقت دست نیافته‌اند و از سوی دیگر نمی‌دانند که اعتقادات درست و غیر قابل انکاری وجود دارد که باید بدان گروید.

دسته دیگر، کسانی هستند که در عین حال که بر اساس فطرت حقیقت‌جویی خود باید دنبال حقیقت باشند، به حقیقت دسترسی هم داشته‌اند، اما خود از یک سو کم‌کاری کرده‌اند و کوتاهی و قصور ورزیده‌اند و از سوی دیگر جهل مرکب نیز نداشته‌اند؛ چرا که می‌دانسته‌اند و یا احتمال می‌داده‌اند که اعتقادات و باورهای درست و گزاره‌های مطابق با واقع در این عالم وجود دارد که باید به آنها ایمان آورد؛ اما با وجود این علم و آگاهی، در عمل چنین نکردند و به دنبال یافتن آن حقیقت نرفتند، لذا از این جرگه خارجند؛ چرا که کوتاهی آنان بخشی از نقصان عمل و زیر پا نهادن عمده حقیقت بوده است.

#### ۴. بصیرت در دنیا، بصیرت در آخرت

نکته دیگر اینکه هر چند آنانی که قاصر از حق بوده‌اند، در نهایت اهل نجاتند، اما به یقین هیچ‌گاه نجات اینان از نظر مرتبه و مقام به جایگاه کسانی نخواهد رسید که در دار دنیا نیز حقیقت را در آغوش کشیده‌اند و اعمال خود را مطابق با آن پی‌ریزی کرده‌اند. آنانی که علی‌رغم دنیا یافتند و ایمان به آن حقیقت روشن و آفتاب عالم‌تاب آوردند، از سرچشمه فضائل و برکات وجودش در دنیا نیز نوشیده‌اند. اینان عقل خود را از علم او و وجدان خود را از کمال اخلاقی‌اش و فطرت خود را از معرفت و زیبایی

جمالش سرشار کرده‌اند، لذا از مرتبه‌ای بس بلند و مقامی بس والا برخوردارند که تنها لفظی که برای آن می‌توان به کار برد، همان است که قرآن کریم فرمود: اینان «خیر البریه»، یعنی بهترین خلق خداوند و پیامبر اعظم علیه السلام بارها فرمود: خیر البریه علی و شیعیان اویند.

جابر ابن عبدالله انصاری نقل می‌کند که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» در شأن حضرت علی علیه السلام نازل گردید و این مطلب مشهور بود که هرگاه علی علیه السلام نزد اصحاب پیامبر می‌رفت، آنها می‌گفتند: «قد جاء خیر البریه» (جوینی، ۱۴۰۰ ق، ص ۴۴).

بر این مبنا، انسان‌های پاک‌دامن، نیک‌سروش و نیک‌کرداری که علی علیه السلام را در دنیا نشناخته‌اند، اولاً در صحنه قیامت به یقین او را خواهند شناخت؛ چراکه او ولی خداوند و منشأ فیض الهی در عالم است و اینان به سرمنشأ فیضی که عمری از آن نوشیده بودند و با آن به کمال رسیده بودند، اما آن را نشناخته بودند، دست می‌یازند. ثانیاً از اینکه در دنیا قبل از او و یا بعد از او زیسته‌اند و توفیق شناخت عینی‌اش را نیافته‌اند، حسرت بسیار خواهند خورد. آنچه در حدیث معراج و جریانات آن مکرر از پیامبر اعظم علیه السلام شنیده شد، گویای این حقیقت است که پیامبران قبل، پس از شناختن آن حضرت به او اقتدا کرده و او را امام خود قرار داده‌اند. در «مجمع البحرین» آمده است که شبی اصحاب پیامبر در محضر آن بزرگوار نشستند و به سخنان حضرتش گوش فرا داده بودند، آن حضرت با اشاره به جریان معراج فرمودند: در آن شب که مرا به سوی آسمان‌ها و به معراج بردند، هنگامی که به آسمان سوم رسیدم، منبری برای من نصب کردند. من بر عرشه منبر قرار گرفتم و ابراهیم خلیل در پله پایین عرشه قرار گرفت و سایر پیامبران در پله‌های پایین‌تر قرار گرفتند. در این هنگام

علی علیه السلام ظاهر شد که بر مرکبی از نور، سوار بود و صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید و جمعی چون ستارگان تابان گرداگرد او را فرا گرفته بودند. در این وقت ابراهیم خلیل به من گفت: این [اشاره به علی] کدام پیامبر بزرگ و یا فرشته‌ و الامقام است؟ گفتم: او نه پیامبر است و نه فرشته، بلکه برادرم و پسر عمویم و دامادم و وارث علمم علی بن ابی‌طالب است. پرسید: این گروهی که در اطراف او هستند کیانند؟ گفتم: این گروه شیعیان علی بن ابی‌طالب هستند. ابراهیم علاقه‌مند شد که جزو شیعیان علی علیه السلام باشد، به خدا عرض کرد: پروردگارا مرا از شیعیان علی ابن ابی‌طالب قرار بده! در این هنگام جبرئیل نازل شد و این آیه را خواند: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ» (الطریحی، ۱۳۶۲ ش، ماده شیع).

البته روشن است که ظاهراً آیه، راجع به پیروی ابراهیم از حضرت نوح در موضوع توحید و مبارزه با بت‌پرستی است، اما بر اساس حدیث مذکور مانعی ندارد که تأویل آیه در پیروی ابراهیم خلیل‌الرحمان از حضرت علی علیه السلام نیز بوده باشد.

## ۵. ولایت و مراتب کمال باطنی

محققان و اهل عرفان را در این باره سخنی است بس ظریف و قابل تأویل و آن اینکه ولایت بر اساس اصول عقلی - فلسفی، از یک سو و آیات و روایات منقول از سوی دیگر، حقیقتی تکوینی در عالم وجود است که وصول به کمال وجودی در جهان جز از طریق آن مسیر ممکن نیست. هیچ انسانی به کمال نمی‌رسد مگر از چشمه جوشان «انسان کامل» - که فیض خداوندی ابتدا به او می‌رسد - نوشیده باشد. عارفان واصل و سوخته‌دلان بی‌قرار در هر آیین و مذهبی که باشند، جز با دستیابی به آن حقیقت که امری تکوینی است، به کمال نایل نمی‌شوند.

همچنین با استناد به حدیث شریف نبوی که پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الشريعة اقوالی و الطريقة افعالی و الحقیقة احوالی»، شریعت را مقتضای رسالت و طریقت را مقتضای نبوت و حقیقت را مقتضای ولایت دانسته‌اند. اتصال به حقیقت که احوال پیامبر و باطن نبوت است، ممکن نیست، مگر از طریق ولایت و اما ولایت عبارت از مشاهده ذات و صفات و افعال خداوند در مظاهر کمالات و تعینات ازلی و ابدی اوست که به یک حقیقت واحد، یعنی حقیقت انسان کامل برمی‌گردد که متصف به همه این کمالات است (آملی، ۱۳۶۷ ش، ص ۳۴۶).

در ثبوت و تحقق صراط ولایت که در آن انسان، مراتب کمال باطنی خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین می‌شود، تردیدی نیست؛ زیرا ظواهر اعمال دینی بدون یک واقعیت باطنی و زندگی معنوی قابل تصور نیست و دستگاه آفرینش که برای انسان ظواهر دینی را تهیه کرده و وی را به سوی آن دعوت کرده است، ضرورتاً این واقعیت باطنی را که نسبت به ظواهر دینی به منزله روح است، آماده خواهد ساخت؛ همچنین دلیلی که بر ثبوت و دوام نبوت در عالم انسانی دلالت کرده و سازمان دینی را به پا نگاه می‌دارد، دلالت بر ثبوت و دوام فعلیت سازمان ولایت می‌کند؛ همچنین چگونه قابل تصور است که مرتبه‌ای از مراتب توحید و یا حکمی از احکام دین، امر زنده بالفعل داشته باشد، در حالی که واقعیت باطنی‌ای که در بر دارد، در وجود نباشد و یا رابطه عالم انسانی با آن مرتبه مقطوع بوده باشد (مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۲ ش، ص ۱۵۹).

در لسان قرآن کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند، «امام» (سجده: ۲۴ / انبیاء: ۲۳) نامیده می‌شود. امام، یعنی کسی که از جانب حق سبحانه، برای پیشروی صراط ولایت، برگزیده



شده است و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته و انوار ولایت که بر قلوب بندگان حق می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست و موهبت‌های معنوی متفرقه، جوی‌هایی هستند متصل به دریای بی‌کرانی که نزد وی می‌باشند.

ولایت در عالم اسلام با خصایص و اوصافی مانند «عرض اعمال» (توبه: ۱۰۶) بر امام و «شهادت در پیشگاه الهی» (بقره: ۱۴۳ / رعد: ۴۳) معرفی می‌شود که به‌خوبی گویای مقام و منزلت تکوینی امام است که باریابی به صراط مستقیم الهی و کمال انسانی تنها از مسیر ولایت میسر خواهد بود.

هانری کربن - فیلسوف و شرق‌شناس فرانسوی - در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» خود، پایان دور نبوت را آغاز دور جدیدی می‌داند که دور ولایت یا امامت است که تنها تشیع به این حقیقت دست یافته و بدان تصریح نموده است (کربن، ۱۳۷۳ ش، ص ۴۲-۴۳) و اساساً نسبت میان ولایت و رسالت نسبت میان باطن و ظاهر است.

## نتیجه

شیعه نجات‌بخشی را بر اساس قرآن و روایات مستند نبوی، منحصر در مذهب خود می‌داند. این اعتقاد از پشتوانه‌ای عقلانی برخوردار بوده و از هر گونه تعصب و تحکم مبرا است. شیعه هم تنها راه نجات را اعتقاد به امامت دوازده معصوم علیهم‌السلام می‌داند و هم دایره نجات را منحصر در معتقدین ظاهری به این مذهب نمی‌داند، بلکه پیروان دیگر مذاهب اسلامی و حتی ادیان دیگر را نیز از شمول نجات مستثنا نمی‌کند. برای اثبات گستره نجات باید بین بی‌خبران قاصر و مقصر از یک سو و عاملان عامد به احکام عقل و فطرت از سوی دیگر تفکیک قایل شد.

البته این نوشتار امتیاز کسانی را که در دنیا متصف به علم و عمل - هر دو - بوده‌اند، از کسانی که صرفاً در دنیا عامل بوده و در ظاهر به علم دست نیافته‌اند امتیازی کاملاً معقول و عادلانه می‌داند؛ بنابراین هم معتقدین به امامت و عمل‌کنندگان به مقتضای ولایت در دنیا از امتیاز علم و عمل خود برخوردارند و هم مستضعفین فکری و بیرون‌ماندگان از قلمروی باورهای شیعی مطلقاً محکوم به ضلالت و هلاکت نخواهند بود؛ لذا بر این مبنا هم حکمت الهی از آفرینش گوناگون آدمیان و تنوع مذاهب و ادیان، و هم صفت هدایتگری خداوند در انحصار راه حق در یک مذهب خاص، هر دو امری کاملاً عقلانی خواهند بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

- \* قرآن کریم؛ تهران: محراب قلم، ۱۳۸۵ ش.
۱. املی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار؛ ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.
۲. ابن حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۳. ابن حجر عسقلانی؛ الصواعق المحرقة؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۴. ابن ماجه؛ سنن ابن ماجه؛ ج ۱، بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۵. الجوینی الخراسانی، الشیخ ابراهیم ابن محمد (المعروف بالحموی)؛ فرائد السمطین؛ الطبعة اولی، بیروت: مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر، ۱۴۰۰ ق.
۶. الحاکم الحسکانی الحنفی، عبیدالله بن عبدالله؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازله فی اهل البيت (علیهم السلام)؛ تحقیق و تعلیق الشیخ محمدباقر المحمودی؛ ج ۱، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰ م.
۷. الخطیب البغدادی، لابی بکر احمد بن علی بن ثابت؛ تاریخ بغداد، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۲ ق.
۸. الطریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ تحقیق الید الحمد الحسید؛ الجزء الرابع، ج ۲، تهران: المکتبه المرتضویه، ۱۳۶۲ ش.
۹. القندوزی الحنفی، سلیمان بن ابراهیم الحنفی؛ ینابیع الموده؛ تحقیق جمال اشرف الحسینی؛ تهران: دارالاسوه، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. المتقی، علاءالدین؛ کنز العمال؛ [بی جا]، [بی تا]، [بی تا].
۱۱. فخر رازی، محمد؛ التفسیر الکبیر؛ قم: دارالکتب العلمیه، [بی تا].
۱۲. قرطبی، ابو عبد الله محمد بن احمد؛ جامع احکام القرآن؛ ج ۱۸، بیروت: داراحیاء التراث العربی [بی تا].
۱۳. کرین، هانری؛ تاریخ فلسفه اسلامی؛ ترجمه سید جواد طباطبایی؛ تهران: کویر، ۱۳۷۳ ش.
۱۴. کلینی؛ محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۱۵. محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری؛ [بی جا]؛ مطابع الشعب، [بی تا].
۱۶. مؤسسه حکمت و فلسفه ایران؛ مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کرین با علامه سید محمدحسین طباطبایی؛ تهران: ۱۳۸۲ ش.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښکي  
پرتال جامع علومو انساني